

عقل‌گرایی و نقل‌گرایی

در فقه سیاسی شیعه

سید محسن آل‌غفور*

«فیلون» اولین متفکر با نفوذی بود که خود را با مسأله ایجاد توافقی بین فلسفه یونانی به عنوان یک حقیقت و شرع (کتاب مقدس) به عنوان وحی، و افلاطون و حضرت موسی روبه‌رو یافت.^۱ از سویی ترتولیانوس متفکر مسیحی در رد عقل و کفایت نقل برای حیات بشر، می‌گوید:

بیچاره ارسطو که برای این مردم شیوهٔ جدل منطقی، و فن اقامه و رد و نقض برهان را ابداع کرد - هنری که ظنیتش تا این حد دور از ذهن و احتجاجاتش بسی خام و تا این حد مایه ایجاد نزاع می‌شود - که حتی خود نیز از حل تناقضاتش وامی‌ماند. به هیچ چیز ابقا نمی‌کند و به درد هیچ چیز نمی‌خورد... ما که عیسی مسیح داریم دیگر طالب هیچ بحث عجیبی نیستیم و نمی‌خواهیم جست‌وجویی برای لذت بیشتر از انجیل بنماییم. با ایمان خود ما احتیاج به اعتقاد دیگر نداریم.^۲

دعوی میان اصحاب عقل و نقل (وحی) در میان مسلمانان نیز استمرار یافت. آغاز خلافت حضرت علی علیه السلام و وقوع جنگ‌های داخلی میان مسلمانان، خبر از ظهور گروه‌ها و فرقه‌های کلامی در اسلام می‌داد. «حسبنا کتاب الله» شعاری بود که محور کار خوارجی قرار گرفت که می‌توان از آنان به عنوان «نقل‌گرایان» اولیه در اسلام یاد کرد. مهم‌ترین مسأله‌ای که باعث به وجود آمدن موضع‌گیری‌های عقلانی و نقلانی در میان مسلمانان (معتزله، اشاعره

* دانش‌آموختهٔ حوزه علمیه قم و کارشناس ارشد علوم سیاسی.

مرجئه و شیعه) شد، ناشی از توجه خاص هر کدام به برخی از آیات قرآن بود که این آیات برخی مؤید «عقل» و «تعقل» و برخی دیگر مؤید «تعبد» هستند. آمیختن این دو (عقل و نقل) با یکدیگر و جمع میان آیات قرآن، هنر ظریف متفکران شیعه بود که به راهنمایی و ارشاد ائمه هدی علیهم‌السلام صورت گرفت.

«معتزله» راه افراط را در توجه به عقل قائل شدند و «اشاعره» آن را به کناری نهادند؛ در این میان «شیعه» راه میانه و تفاهم میان عقل و نقل را برگزید.

معتزله در اواخر قرن اول یا اوایل قرن دوم هجری شکل گرفت. این مکتب معتقد به اولویت عقل بر نقل از سویی و اصل آزادی اراده و اختیار انسان از سوی دیگر است. بنابر اصل اخیر، معتزلیان انسان را صاحب اراده معرفی می‌کردند که مسؤول و پاسخگو در برابر افعال و کردار خویش است. شهرستانی در این باره می‌نویسد:

... اتفاق دارند بر آن که بنده قادر است بر افعال خویش هم بر نیک و هم بر بد و موافق کردار

خود مستحق ثواب و عقاب می‌شود در آخرت.^۳

سرانجام با سیطره فکری اشاعره و در آمیختن آن با قدرت سیاسی، بساط عقل‌گرایی از جهان اسلام برچیده شد و دوره‌ای طولانی از جمود فکری و قشری‌گری در قالب مسلک اشعری بر جوامع اسلامی چیره شد.

در حدود اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم مکتب اشعری در برابر اعتزال قد علم کرد. ابوالحسن اشعری، که سال‌ها در نزد قاضی عبدالجبار معتزلی مکتب اعتزال را فرا گرفته بود، از اعتزال رو برگرداند. وی همه اصول اهل السنه را بر پایه‌های استدلالی خاصی بنا نهاد و آنها را به صورت یک مکتب در آورد. مکتبی که اشعری پی ریزی کرد دو اصل مهم را در خود جای داد: ۱. تقدم نقل بر عقل؛ ۲. فعل انسان و مسأله «کسب».

به هنگامه منازعات میان عقل و نقل در زمان حضور ائمه علیهم‌السلام، شیعیان در پرتو هدایت و راهنمایی ائمه، راه صواب را جسته و هر یک از عقل و نقل را در جایگاه خاص و واقعی خود قرار می‌داد. در زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به جهت وجود وحی، اجتهاد و کاربرد عقل برای یافتن حکم شرعی موضوعیت نداشت. همچنین در دوران حضور ائمه معصوم علیهم‌السلام، بنابر اعتقاد شیعه، مسأله همانند دوران پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود؛ البته در دوره پیامبر و ائمه، کاربرد اجتهاد در مورد صحابه مطرح بود، اما به دلیل دسترسی به منبع اصلی احکام، دغدغه جدی محسوب نمی‌شود. شروع دوره غیبت کبرا و عدم دسترسی به امام، سرآغاز تکاپویی جدید از سوی فقهای شیعه و عالمان دینی آن در جهت پر کردن این خلأ و یافتن احکام الهی در تبیین و

بیان وظایف مسلمانان و مکلفان دغدغه ذهنی اندیشمندان شیعه است. این تکاپو زمینه ساز دو جریان فکری در اندیشه فقهی عالمان شیعی گردید. گروهی که دست‌یابی به احکام الهی و وظایف مکلفان را صرفاً در رجوع به کتاب و سنت (نقل) جست‌وجو می‌کرد و گروهی دیگر که در این مهم علاوه بر کتاب و سنت، «عقل» را نیز مطرح می‌کرد.

گروه اول که از آن به‌گرایش اخباری یا فقه حدیثی یاد می‌کنیم صرفاً به نقل و جمع‌آوری احادیث می‌پرداخت. این‌گرایش از کاوش و تبیین احکام فقهی جز با الفاظی که در نصوص آمده بود هراس داشت. اساساً این گروه با هرگونه تأویل و یا تفسیر در احادیث مخالف بوده و غیر از این طریق را ناروا و غیر مشروع می‌دانست. آثار فقهی این گروه مجموعه‌ای از متون و روایات است که باب‌بندی و عنوان‌گذاری شده است.

گرایش دیگری که در فقه شیعی پی‌گیری شد، گرایش اصولی یا فقه اجتهادی است. جوهره اصلی این‌گرایش را «عقل در خدمت تعالیم دین» تشکیل می‌دهد.

دو جریان اصولیون و اخباری‌ها را در قالب دو مکتب متمایل به عقل و متمایل به نقل در فقه امامیه بررسی می‌کنیم. آغاز این پی‌گیری را دوران حکومت آل بویه قرار می‌دهیم که در پرتو حکومت آنها، بستر فعالیت‌های فرهنگی مهیا شد و در آن تضارب آرا و افکار فرقه‌ها و مکتب‌های مختلف اعم از شیعی و غیرشیعی فراهم گشت. برخی از متفکران، دوران حکومت این خاندان را عصر رنسانس اسلامی نامیده‌اند.^۴

۱. نقل‌گرایان

شهر قم در قرون سوم و چهارم هجری مرکز مهم و اصلی اصحاب حدیث (نقل) بود. دو دانشمند برجسته این نحله عبارتند از:

(۱) محمد بن یعقوب کلینی (مؤلف کافی): نجاشی در شرح حال کلینی می‌نویسد:

در حدیث موفق‌ترین و ضابط‌ترین به شمار می‌آمد، او کتاب خود، کافی را در ظرف بیست

سال تألیف کرد.^۵

در کتاب کافی، مجموعاً ۱۵۳۳۹ روایت وجود دارد.^۶

(۲) شیخ صدوق: ابوجعفر محمد بن علی بن موسی بن بابویه قمی از محدثان طراز اول و از بنیان‌گذاران فقه (گرایش حدیثی) شیعه محسوب می‌شود و از وی به‌عنوان رئیس محدثان یاد می‌شود.^۷

از شیخ صدوق آثار حدیثی زیادی بر جای مانده که مهم‌ترین آن کتاب من لایحضره الفقیه است. این کتاب مشتمل بر ۵۹۹۸ حدیث است که از طریق پانصد راوی در باب مسائل فقه نگاشته شده است. تقدم نقل بر عقل اصل مهم معرفت شناختی مکتب فقه حدیثی است. بنابر اعتقاد صدوق و کلینی عقل را توان و صلاحیت لازم برای ورود به وادی شریعت نیست؛ بنابراین اصل معرفت شناختی است که ضدیت حدیث‌گرایان با اصحاب عقل روشن می‌شود. از این منظر راهکار دستیابی به اصول و احکام، مراجعه مستقیم و بدون هیچ‌گونه پیش فرضی به نصوص دینی است. بر طبق این روش شناسی، سیاست نیز همانند سایر اصول و احکام تابع متون و روایات است که از سوی ائمه معصومین علیهم‌السلام صادر شده و وظیفه عالم دینی در این حوزه (سیاست) نقل احکام مربوط به سیاست است.

۲) عقل‌گرایان

در قرن چهارم با پیدایی مکتب کلامی - فقهی بغداد که از کلام عقلانی و روش شناسی اصول فقه در برابر پیوستگی گسترده به حدیث‌گرایی جانبداری می‌کرد، مکتب قم رو به افول گرایید.^۸ مشخصه اصلی این مکتب در برابر مکتب قم (ری) روش شناسی آن است؛ این روش که در میان فقها از آن به «اصول فقه» تعبیر می‌شود ناشی از معرفت شناسی اصحاب مکتب بغداد است که قائل به کاربرد «عقل» در فهم احکام الهی است. اصول فقه علم به قواعدی است که برای استنباط احکام شرعی فرعی به وسیله ادله تفصیلی تمهید شده است. ادله اربعه موضوع علم اصول عبارتند از: کتاب (قرآن)، سنت (گفتار، کردار و تقریر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه اطهار علیهم‌السلام)، اجماع و عقل.^۹

برخی از نمایندگان برجسته مکتب اصولی عبارتند از:

- ۱) ابو محمد حسن بن علی عمانی معروف به ابن ابی‌عقیل (متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ): نخستین فقیهی است که باب اجتهاد را به گونه علمی و فنی و به طور مفصل در فقه شیعه گشود و آن را تدوین کرد. وی در این زمینه کتابی به نام المستمسک بحبل آل الرسول را تصنیف کرده است. وی در این کتاب با تلاش و کوشش بسیار اصول احکام و قواعد اجتهادی و عناصر مشترک و آنچه را که در استنباط حکم دخالت دارد در همه ابعاد و جوانب مورد بررسی قرار داده است.^{۱۰}
- ۲) ابو علی محمد بن احمد کاتب اسکافی معروف به ابن جنید (متوفای ۳۸۱ هـ): دومین فردی است که مسائل فقه را به صورت علمی، اجتهادی تدوین کرد. تألیفات وی در این زمینه عبارتند از:

تهذیب الشیعه لأحكام الشریعة و المختصر الأحمدي للفقہ المحمدي.^{۱۱} عمانی و ابن جنید در میان امامیه به «قدیمین» شهرت دارند. قدیمین را باید طلایه داران دانش اصول دانست.

۳) شیخ محمد بن نعمان مشهور به شیخ مفید (۳۳۸-۴۱۳ هـ): شیخ مفید مهم‌ترین و برجسته‌ترین نمایندهٔ مکتب بغداد است که از بنیان‌گذاران شیوهٔ اجتهادی در فقه امامیه محسوب می‌شود. وی با تفکر اجتهادی در مصاف با گرایش حدیث‌گرفت و با انتقاد خویش پایه‌های فکری آنان را متزلزل ساخت. شیخ مفید دریایی از دانش بود که از دو رودخانه عقل و نقل مشروب می‌شد. وی در اجتهاد و مکتب عقل شاگرد مبرز ابن جنید اسکافی و در گرایش حدیث شاگرد محمد بن علی بابویه بود. ضمن آن‌که کلام را نزد حسین بن علی بصری معتزلی (۲۹۳-۳۶۹ هـ) از بزرگان و شیوخ مکتب اعتزال آموخت.^{۱۲} نقش مؤثر شیخ مفید در توسعهٔ مکتب اجتهاد و برچیدن گرایش حدیثی، بعدها استرآبادی (متوفای ۱۰۳۳ هـ) را بر آن داشت که این‌گونه اظهار تأسف کند:

این مفید بود که پس از ابن جنید و ابن ابی‌عقیل ظهور کرد و آثار و افکار عقلی و اجتهادی ناپسند آن دو را نزد شاگردانش به‌ویژه مرتضی و طوسی ستود و موجب گردید این شیوه در اصحاب ما رواج یابد.^{۱۳}

مفید حرکتی انتقادی در برابر گرایش حدیثی به وجود آورد و به مبارزه‌ای سخت با تفکر قشری این گروه دست زد. وی در کتاب مقابس الانوار فی الرد علی اهل الاخبار در حمله به اخباری مسلکان می‌نویسد:

اصحاب اخباری مسلک ما، دارای ذهنی سالم ولی دور از تعمق بوده و بهرهٔ کمی از هوشیاری دارند و بدون دقت از کنار احادیث می‌گذرند و در سند آن نیز تأمل نمی‌کنند و حق و باطل آن را از هم جدا نمی‌سازند.^{۱۴}

شیخ مفید با مدافعان همهٔ مذاهب در عهد آل بویه مناظره می‌کرد. مهارت وی در مناظره آنچنان بارز بود که دشمنانش را بر آن داشت تا این‌گونه اعتراف کنند: «او قادر بود حریف خود را متقاعد سازد که ستونی چوبی در واقع از طلا بود».^{۱۵}

۴) سید مرتضی مشهور به علم‌الهدی (۳۵۵-۴۳۶ هـ): پس از شیخ مفید، شاگردش سید مرتضی پرچمدار اصولی‌ها شد و در دانش اصول کتابی مستقل به نام الذریعه نوشت. سید مرتضی در سنگر دفاع از تفکر عقلانی به نقد و رد آرای اهل حدیث و اخباری مسلکان پرداخت و آثار

بسیاری را در رد آنان نگاشت؛ از جمله جوابات الموصليات الثالثة و رساله في ابطال العمل باخبار الآحاد و رساله في الرد على اصحاب العدو و... .
وی در تخطئه اخباریان می‌گوید: کتب شیعه و نیز مخالفانش از احادیثی انباشته شده است که همه نوع خطا و گفته ناحق در آنها وجود دارد. بدین ترتیب ناگزیر باید هر حدیثی را ابتدا با مقایسه با عقل و سپس اگر با عقل تعارض نداشت با سندی معتبر همانند قرآن مورد سنجش انتقادی قرار داد. وی در احتجاجات خود به ندرت به نقل حدیث می‌پردازد و اگر حدیثی نقل می‌کند دلیل تبعی به شمار می‌آید.^{۱۶} شریف مرتضی در قلع و قمع محدثان و مکتب آنان نقشی مهم داشته است. او در بسیاری از آثار خود بر آنان سخت تاخت و همه محدثان، به جز شیخ صدوق، را به فساد عقیده و انحراف مذهبی متهم ساخت.^{۱۷}

۵) شیخ محمد بن حسن طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ هـ): از بزرگ‌ترین فقیهان و مجتهدان شیعه است؛ از این رو به «شیخ الطایفه» ملقب شده است. بذر دانش اصول که فقه‌های قبل در فقه و اصول امامیه افشانه بودند، به دست وی آبیاری شد و به بار نشست. شیخ طوسی با تألیف کتاب العدة في الاصول و کتاب المبسوط (در فقه)، این دو علم را به دوره جدیدی از پختگی فکری رساند. او اولین مجتهدی است که اجتهاد و استنباط احکام شرعی از اصول کلی آن را به صورت علمی وارد فقه شیعه کرد.

کتاب مبسوط شیخ اولین کتابی است که به صورت فقه استدلالی و با استفاده از قواعد و اصول کلی و ارجاعات فروع فقهی به اصول کلی تدوین یافته است. هرچند اقدامات شیخ طوسی در دوشاخه فقه و اصول، این دو دانش را به اوج خود رساند، اما پس از شیخ طوسی به مدت دو سده، شاهد رکود و ایستایی نسبی در دانش اصول و فقه هستیم.

آیه‌الله صدر علل این ایستایی را چنین بیان می‌کند:

۱ - هجرت شیخ طوسی از بغداد به نجف: چون حوزه نجف به جهت نوین‌بودن، در آن سطح نبود که با تکامل و پیشرفتی که شیخ در زمینه اندیشه علمی محقق ساخت همگامی و هماهنگی مبتکرانه داشته باشد.^{۱۸}

۲ - گروهی از دانشوران، معتقدند شیخ طوسی در نزد شاگردانش دارای مقامی بس بلند گردید، که او را در دیدگان ایشان از هرگونه نقدی برتر آورد، و آرا و نظریات او را در نگاه ایشان مقدس گردانید که نمی‌شد بر آن خُرده گرفت یا زیر نقد و بررسی گذاشت.^{۱۹}

۳ - توقف اجتهاد در نزد اهل سنت: توضیح آن‌که بحث اصولی در حوزه قلمرو اندیشه

سنی و بالندگی این بحث بر پایهٔ اصول مذهب سنی همواره برای اندیشوران و فقیهان امامی، انگیزه‌ای بود که این مباحث را در حوزهٔ قلمرو اندیشهٔ امامی مطرح سازند و نظریاتی وضع کنند که با مباحث انگیخته شده از بحث و پژوهش سنی، و مسائل و مشکلات آن هماهنگ باشد. در سدهٔ پنجم و ششم، تأملات اصولی سنی افول کرد به طوری که سرانجام به بسته شدن رسمی باب اجتهاد انجامید. با توقف اجتهاد و اندیشوری اصولی سنی که عامل انگیزانندهٔ اندیشوری اصولی شیعه بود، یویایی در فقه شیعه نیز رو افول رفت.^{۲۰}

۶) ابن‌ادریس حلی (۵۴۳ - ۵۹۸ هـ): رکود و ایستایی که با رحلت شیخ طوسی، گریبانگیر دانش فقه و اصول شده بود، با ظهور ابن‌ادریس - از نوادگان شیخ طوسی - مجدداً حیات تازه‌ای یافت. ابن‌ادریس در توصیف وضعیت دانش روزگار خود می‌نویسد:

چون بی‌میلی اهل این روزگار در علم شریعت محمدی و احکام اسلامی را دیدم، و گران جانی ایشان در جست‌وجوی آن را یافتم، و از دشمنی ایشان با نادانسته‌هاشان آگاه‌گشتم، و دیدم آنچه را هم که می‌دانند، پامال می‌کنند، و مشاهده کردم که هر بزرگ سال این روزگار بر اثر گرفتار شدن در چنگال کودنی، آنچه را که روزگار بدو سپرده، ضایع می‌کند، و از پی جویی دانش بایسته، کوتاهی می‌ورزد، گویی که زاده همین روز است و همین لحظه خواهد از جهان درگذرد،... و دیدم که لگام دانش در دست خواری است و کسی اسب در آوردگاه آن نمی‌تازاند، اندک مایهٔ بازمانده از آن را دریافتم، و جانی را که بر لب آن آمده بود، فرو گرفتیم تا کالبد به یکباره از آن تهی نگردد.^{۲۱}

ابن‌ادریس دو اقدام مهم و تأثیرگذار را انجام داد:
یکم، مبارزه با روحیهٔ اخباری‌گری:

دوم، پیشبرد استدلال‌های عقلی در فقه: گرچه به کارگیری عقل در استنباط از سوی پیشگامان ابن‌ادریس انجام گرفته بود، ولی استدلال به عقل در سرائر به گونه‌ای صریح و در دامنه‌ای وسیع انجام گرفت.^{۲۲} ارمغان استدلال به عقل در نزد ابن‌ادریس در قلمرو فقه، تضعیف «عمل و اعتنا به خبر واحد» بود. وی همچون سلف خود سید مرتضی اعتنا به خبر واحد را به حد اقل کاهش داد. ابن‌ادریس دربارهٔ روش خود در سرائر چنین توضیح می‌دهد:
من در این کتاب تحقیق خود را بر پایهٔ سبکی تازه بنا نهادم، زیرا کشف احکام تنها به یکی از راه‌های ذیل ممکن است: یا از راه کتاب خدا، یا سنت متواتر پیامبر یا اجماع یا دلیل عقل؛ در صورتی که از سه راه اول امکان دسترسی به حکم شرعی نبود، آن‌گاه محققان دینی در

مسائل شرعی به دلیل عقل تکیه می‌کنند و از آن راه به همه احکام شرعی و مسائل فقهی

آگاهی می‌یابند؛ پس باید به آن اعتماد و تکیه کرد.^{۲۳}

ابن ادریس، رد و انکار استدلال عقلی در فقه را در نگاهی ایدئولوژی گرایانه متهم به گمراهی و گفتاری خارج از مذهب تشیع می‌داند:

هرکس حجیت آن [عقل] را انکار کند به گمراهی رفته و راه در تاریکی پیموده و گفتاری

بیرون از محدوده مذهب به زبان آورده است.^{۲۴}

۷) نجم‌الدین جعفر بن حسین حلی معروف به محقق حلی (۶۰۰-۶۷۶ هـ): از جمله رهروان برجسته

ابن ادریس حلی در عقل‌گرایی، محقق حلی صاحب کتاب شرایع الاسلام است. تعمق و ژرفای شرایع الاسلام، به آن حد رسید که جایگزین کتاب النهایه شیخ طوسی که سالیان دراز تسلط خود را بر حوزه‌ها حفظ کرده بود، شد. جایگزین شدن این کتاب به جای النهایه، در حوزه، بدین معنا بود که حرکت فرع‌سازی و استخراج احکام، همگانی گشته و گسترش یافته، به سانی که سراسر حوزه را در برگرفته است.^{۲۵}

نوآوری محقق در عرصه فقه، تحولی را ایجاد کرد که دستمایه علمای بعد از وی گشت. وی سهم عمده‌ای در رشد عقل‌گرایی و رشد علم اصول در فقه امامیه دارد. او رسماً ادله فقه را عبارت از کتاب، سنت، اجماع و عقل دانست.^{۲۶}

پس از محقق، «علامه حلی» پرچم‌دار طریقت اصولی شد. علامه با تألیف تذکرة الفقهاء فقه را به صورت «دایرة المعارف» به نمایش گذاشت و با تصنیف کتاب المختلف، مسائل مورد اختلاف عالمان شیعه را گردآوری کرده و در آن جای داد.

در این زمان شهر حله به دلیل در امان ماندن از تهاجم مغول، پذیرای فقها و طلابی شد که از بغداد مهاجرت کرده بودند و همراه این کاروان، جنبشی علمی از بغداد وارد حله شد و بدین‌سان مکتب حله نقش شگرفی را در تحول و دگرگونی فقه و اصول امامیه ایفا کرد.^{۲۷} مکتب حله با پرچم‌داری مجتهدان اصولی، بسیاری از عناصر زنده‌ای را که شیخ طوسی از گفتمان فقه سنی به فقه شیعی منتقل ساخته بود، مدون ساخته و به شکل اصولی و منطقی جدید مرتب کرد^{۲۸} و بار دیگر اجتهاد را که از کالبد جامعه دانشمندان شیعه رخت بر بسته بود بازگرداند.^{۲۹}

حرکت رو به جلوی اجتهاد و اصول در فقه امامیه با بزرگانی همچون فخر المحققین فرزند علامه حلی (۶۸۲ - ۷۷۱ هـ) صاحب ایضاح القواعد، و شهید اول (۷۸۶ هـ) صاحب کتاب

اللمعة الدمشقية و شهيد ثانی (۹۶۵ هـ) مؤلف الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية و محمد بن علی عاملی (۱۰۰۹ هـ) صاحب مدارک الاحکام و حسن بن زین الدین (۱۰۱۱ هـ) صاحب معالم و شیخ بهایی (۱۰۳۰ هـ) فقیه بزرگ عصر شاه عباس صفوی صاحب کتاب زیادة الاصول ادامه یافت تا آن‌که به سدّ و مانع بزرگ اخباریان در قرن دوازدهم برخورد کرد و از حرکت بازماند.

ظهور مجدد اخباری‌گری

تفکر و اندیشه «اخباری‌گری» با رهبری مولی محمد امین استرآبادی (متوفای ۱۰۳۳ یا ۱۰۳۶ هـ) بار دیگر در قرن یازدهم هجری در حوزه فقه عرض اندام کرد. هرچند استرآبادی رهبری و زعامت مکتب اخباری را در قرن یازدهم به عهده گرفت و آن را به صورت جدی مطرح نمود، اما به اعتقاد گرجی زمینه گسترش تفکر اخباری‌گری به تدریج از یک قرن قبل آغاز شده بود. وی در این باره می‌نویسد:

زمینه گسترش این تفکر، به تدریج از یک قرن قبل آغاز شده بود. شهید دوم رساله‌ای علیه پیروی بدون تحقیق از پیشینیان نوشت و شاگردش حسین بن عبدالصمد عاملی همان راه را ادامه داد و رساله‌ای نگاشت که در آن ادعا شده بود، اجتهاد تنها راه کشف احکام نیست. پس از او عبدالنبی بن سعد جزایری در کتاب خود به نام الاقتصاد فی شرح الارشاد، روش مکتب اصولی را مورد انتقاد قرار داد. مقدس اردبیلی در مواردی که نظریات فقه‌های پیشین با روایات مخالفت داشت، در رد نظر آنان تردید نمی‌کرد. سید محمد عاملی صاحب مدارک نیز از همین روش پیروی کرد. حسن بن زین الدین عاملی، صاحب معالم نیز با تألیفات نظیر منتقى الجمان و تحریر طاووسی به این احیا کمک کرد؛ در همین زمان کتب بسیاری در علم حدیث و علوم وابسته به آن نوشته شد؛ موضوعاتی از قبیل حجیت خبر واحد در اصول مورد بحث واقع شد و مبارزه با منطق و فلسفه و کلاً تحلیل‌های عقلی که بسیاری از مسائل اصول بدان وابسته بود شدت گرفت.^{۳۰}

عوامل ظهور و پیدایی مکتب اخباری را می‌توان به دو بخش عوامل بیرونی و درونی تقسیم کرد. عوامل بیرونی، عناصر خارج از فقه و متون روایی است که عمده آنها از این قرار است:

۱. زمینه‌های علمی: برخی از دانشمندان از همزمانی طرح اخباری‌گری در جهان اسلام با طرح و رواج فلسفه حسی در اروپا این‌گونه استنباط کرده‌اند که مؤسس مکتب اخباری از

صاحب نظران فلسفه حسی اروپایی که گرایش‌های ضد عقلانی داشته‌اند متأثر بوده است. جناتی به نقل از مدافعان این ایده می‌نویسد:

در آغاز قرن یازدهم هجری، مقارن ایامی که اندیشه حس‌گرایی و تجربه در محافل علمی اروپا طرح شده و پا می‌گرفت، شیوه‌ای به نام اخباری‌گری در صحنه مباحث علمی و فقهی اسلامی عرض اندام کرد. مکتب حس‌گرایی یا فلسفه حسی به وسیله جان لاک و دیوید هیوم در محافل فلسفی اروپا راه یافت و سبب شد که گروهی از دانشمندان و فلاسفه غرب حجیت و اعتبار عقل را در مسائل علمی انکار کنند و تجربه و حس را، تنها راه قابل اعتماد برای کشف و حل مسائل علمی و واقعیت‌های هستی بشناسند. بنیان‌گذار مکتب اخباری‌گری و طرح‌کننده اصلی آن در محافل اسلامی، محمد امین استرآبادی... با فرانسویس بیکن، که دانشمندان او را زمینه ساز فلسفه حسی اروپایی می‌دانند معاصر بوده است. به عقیده برخی از بزرگان، پیدایش اخباری‌گری در عالم اسلام، بازتاب و انعکاسی از پیدایش فلسفه حسی در اروپا بوده است، زیرا بازگشت هر دو مکتب اخباری‌گری و فلسفه حسی به یک چیز است و آن ملغاکردن و باطل دانستن همه احکام عقلی غیر مستند به حس است و نیز نتیجه‌ای که از این دو مکتب حاصل شد، نزدیک به هم است، زیرا حرکت استرآبادی علیه دریافته‌های عقلی و شناخت‌هایی که حس و تجربه نمی‌تواند آنها را ثابت کند سبب گردید که او در نهایت ادله عقلی توحید و اثبات صانع را بی‌اعتبار شمارد و به مناقشه و معارضه با آن ادله پردازد.^{۳۱}

عامل بیرونی دیگر در ظهور مجدد اخباری‌گری در فقه امامیه، رواج مجدد مکتب اشاعره و اهل حدیث در حوزه‌های علمی اهل سنت است. در زمان محمد امین استرآبادی، اشاعره و اهل حدیث بر حوزه‌های علمی حرمین در حجاز مسلط شده بودند و ظواهر کتاب و سنت و اصول مذهب مالک و احمد بن حنبل اساس فقه و فتوا بود. عقیده ظاهریان یعنی حجیت ظاهر آیات و احادیث و مخالفت با اجتهاد و رأی قیاس که ابو سلیمان داود اصفهانی (متوفای ۲۷۰هـ) و پسرش محمد بن داود (متوفای ۲۹۷هـ) در بغداد بنیان نهاده و برخی علمای مصر و اندلس چون ابن تیمیه و ابن حزم آن را استوار کرده بودند در حجاز رواج داشت و بیشتر محدثان آن خطه به این رویه عقیده داشتند. شیخ محمد بن عبدالوهاب نجدی (۱۱۱۵ - ۱۲۰۶هـ) و شاه ولی الله احمد بن عبدالرحیم فاروقی دهلوی (۱۱۱۰ - ۱۱۷۶هـ) تحت تأثیر همان جو علمی قرار گرفتند که اولی فرقه وهابی را در نجد و دومی مکتب اهل حدیث را در هند بنیان نهادند. میرزا محمد استرآبادی و شاگردش میرزا محمد امین استرآبادی نیز به

احتمال قوی تحت تأثیر محیط حرمین بودند که طریقت اخباری را بنیان نهادند.^{۳۲} مؤید احتمال بالا آن است که کتاب *فوائد المدنیه* در حمله به علم اصول و اصحاب در مدینه تألیف شده است.

۲. زمینه سیاسی: بعضی بر این باورند، از جمله اموری که زمینه ساز رواج و گسترش مکتب اخباری در فقه امامیه در ایران شد، حمایت سیاسی حکام دولت صفوی با توجه به اهداف ایدئولوژیک سیاسی از صاحبان اندیشه اخباری‌گری بوده است:

در دو قرن یازدهم و دوازدهم هجری ... حفظ مقام زمامداران و استقلال کشور ایجاب می‌کرد که شیعیان حساب خود را کاملاً از سنیان جدا کنند و از عامه تبرا جویند و مذهب اثنی عشری مانند کشور شیعه هویت و استقلال خود را حفظ کند، به خصوص که جنگ‌های ایران و عثمانی جریان داشت و ایرانیان برای حفظ وحدت ملی و شور و حماسه عقیدتی به «ایدئولوژی» و هدف نیاز داشتند و این «هدف» را چیزی بهتر از محبت علی و اولاد او و اطاعت محض از «کلام معصوم» که به وسیله علمای دین ابلاغ و تفسیر می‌شود تأمین نمی‌نمود و فداکاری در راه رهبر و مرشد کامل (که شاه صفوی بود) جز از این طریق تأمین نمی‌گردید، از این رو طبعاً مشرب اخباری بر مشرب اصولی غلبه کرد و علمای بزرگ آن دوره به سلک اخباری اقبال نمودند.^{۳۳}

محمد امین فرزند محمد شریف، فقیه و محدث شیعه و از علمای بزرگ مکتب اخباری و مجدد آن در فقه شیعه است. وی در جوانی به عتبات رفت و در خدمت استادان بزرگ شیعه از جمله میرزا محمد بن علی تلمذ کرد و از حسن بن زین الدین (متوفای ۱۰۱۱ هـ) معروف به صاحب معالم و محمد بن علی موسوی عاملی (م ۱۰۰۹ م) معروف به صاحب مدارک اجازه اجتهاد گرفت. استرآبادی در ابتدا از زمره اصولیون و مجتهدان بوده و تا مرحله اجتهاد در مکتب اصولی طی کرد، اما بعدها از مکتب اصولی کناره گرفت و احیاگر مکتب اخباری در فقه شیعه لقب گرفت. در چرایی آن می‌توان به ارشادات و راهنمایی‌های استادش محمد بن علی بن ابراهیم فارسی استرآبادی (متوفای ۱۰۲۸ هـ) صاحب رجال کبیر و متوسط و صغیر که به مشرب اخباری و مبادی عرفانی تمایل داشت و با مجتهدان خصومت می‌ورزید، اشاره کرد.^{۳۴} نکته جالب در تغییر عقیده استرآبادی از مکتب اصولی به مکتب اخباری، یادآور تغییر عقیده و روش ابو الحسن اشعری از مکتب اعتزال (عقلی) به مکتب اشعری (نقلی) است. محمد امین استرآبادی پس از آن که از اساتید خود صاحب معالم و صاحب مدارک اجازه

اجتهاد گرفت، به ناگاه مکتب عقلانی را رها کرده و مکتب اخباری را جانی تازه بخشید و با تضعیف مکتب اصولی، مشرب اخباری را مکتب مسلط در فقه امامیه کرد. نکته دیگر که در کلام استرآبادی جلب توجه می‌کند تألیف *الفوائد المدنیة فی الرد علی القائل بالاجتهاد والتقلید فی الأحکام الإلهیة* در مدینه منوره است که نشان از تأثیر پذیری استرآبادی از جو علمی مکتب نقل‌گرا دارد. *فوائد المدنیة* که در سال ۱۰۳۱ تألیف شده، مهم‌ترین و جامع‌ترین و در عین حال مستدل‌ترین کتاب اخباری است. استرآبادی در این کتاب با لحنی تند به مجتهدان و اصولیون حمله کرده و روش آنان را مورد تخطئه قرار داده است. به گفته علامه بحرانی - از پیروان استرآبادی اما با روشی معتدل تر - استرآبادی در کتاب خود در برخی از مواقع از مرحله استدلال خارج شده و زبان به تشنیع بر مجتهدان می‌گشاید.^{۳۵}

به هر روی *فوائد المدنیة* مورد توجه علمای امامیه قرار گرفت و گرایش اخباری رو به گسترش نهاد. از دهه چهارم قرن یازدهم، گرایش اخباری در برخی از شهرها و مراکز علمی بین‌النهرین، ایران و بحرین غلبه یافت.

در این راستا روش آنان که جمع آوری و عرصه متون روایی بود پدیدار شد. بر مبنای مشرب اخباری تمامی آنچه که مورد نیاز انسان از صدر اسلام تا قیامت است، همه در میان سنت پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام وجود دارد؛ از این رو باید در گردآوری سنت آنان که عبارت از سیره و بیانات آنهاست تلاش کرد. با اقبال علمای دین به افکار استرآبادی، پس از چند قرن، دوباره شاهد تألیف و تدوین دایرة المعارفها و مجموعه‌های روایی در جهان تشیع هستیم.

مهم‌ترین آثاری که در این دوران در پرتو مشرب اخباری پدید آمدند، عبارتند از: *بحارالانوار* تألیف علامه محمد باقر مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)، *وسائل الشیعه* اثر شیخ محمد بن حسن حر عاملی (متوفای ۱۱۰۴ هـ)، کتاب *وافی* تألیف مولی محسن فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ هـ) و *البرهان* تألیف سید هاشم بحرانی (متوفای ۱۱۰۷ هـ).

پیروزی مکتب اصولی بر مکتب اخباری

علامه وحید بهبهانی (۱۱۱۷ - ۱۲۰۵ هـ) ملقب به «استاد الكل فی الكل» که به سبب مبارزه شدید با اخباریان نزد مجتهدان به «مروج» یا «مروج رأس مأه» مشهور است با تألیف کتاب *الاجتهاد و الاصول* موفق شد مشرب اصولی را که دو قرن تحت الشعاع مکتب اخباری

بود جان تازه‌ای بخشد و با دمیدن روح اصولی به کالبد فقه امامیه، مکتب نقل‌گرا را از میدان رقابت خارج کند. بهبهانی آرا و افکار ژرفی را ارائه داد و در اصول شناخت راویان اخبار، نظریه جدیدی ابراز کرد و آن را از روش تقلیدی دیرینه‌اش به روش تحقیق آزادانه سوق داد و بدین وسیله توانست احادیث بسیاری را که اساس مسائل فقهی بود تصحیح کند و استدلال‌های محکم و قوی او بود که توانست اندیشه اخباری‌گری را تضعیف و رد کند.^{۳۶}

بهبهانی پرچمدار علم اصول، مبارزات فراوانی را با اخباری‌گری در دو عرصه علم و عمل انجام داد. وی به شهر بهبهان که از مراکز مهم فعالیت اخباری‌گری در ایران و جهان اسلام محسوب می‌شد - چون با تسلط و غلبه خوارج بر بحرین، علمای شیعه که عمدتاً اخباری بودند مجبور به ترک بحرین شده و به بهبهان روی آوردند - مسافرت کرد و پس از مبارزه بی‌امان در بهبهان، به کربلا، مرکز اصلی و عمده اخباری‌گری در جهان تشیع هجرت نمود. در آن برهه شیخ یوسف بحرانی صاحب الحقائق الناصرة ریاست و پرچمداری مکتب اخباری را برعهده داشت. وی در این مبارزه تا بدانجا پیش رفت که سرانجام مکتب اخباری را مغلوب کرده و مکتب اصولی را بار دیگر در جهان تشیع رونق بخشید.

بهبهانی علاوه بر تألیف آثار متعدد، اقدام به کادرسازی و تربیت شاگردانی کرد که در صف مقدم مبارزه با اخباریان قرار داشته و پس از وی نقش به‌سزایی در تثبیت مکتب اصولی در فقه امامیه داشتند. از تربیت شدگان مکتب وحید بهبهانی می‌توان به سید محمد مهدی طباطبایی معروف به بحر العلوم (۱۲۱۲ هـ)، شیخ جعفر کاشف الغطا (۱۲۲۷ هـ)، سید علی طباطبایی صاحب ریاض (۱۲۳۱ هـ)، سید محمد طباطبایی معروف به مجاهد (۱۲۴۲ هـ)، شریف العلما (۱۲۴۵ هـ) و... اشاره کرد.

از گویاترین متونی که منازعه دو مکتب اخباری و اصولی را بازگو می‌کند کتاب مستهی المقال است. نویسنده که در پی بازگویی نقش به‌سزای وحید بهبهانی در قلع و قمع اخباری‌هاست، موقعیت کربلا را این چنین ترسیم می‌کند:

شهرهای عراق به خصوص کربلا و نجف پیش از آمدن علامه بهبهانی پر از علمای اخباری و عوام الناس آنها بود و به قدری متصلب در اخباری‌گری بودند که اگر یک نفر از آنان می‌خواست کتابی از کتب مجتهدین [و علمای اصولی] را به دست بگیرد، برای این‌که دستش نجس نشود آن‌را در دستمالی پیچیده و به دست می‌گرفت، ولی پروردگار منان شهرهای عراق را به برکت قدوم وی از وجود آنان پاک گردانید.^{۳۷}

بازار نزاع و درگیری میان اصحاب دو مکتب اخباری و اصولی در جهان تشیع به‌ویژه شهر

کربلا داغ بود. اصحاب دو مکتب یکدیگر را به انواع اتهامات و افتراها متهم می‌کردند و در این میان رایج‌ترین کالا، تکفیر و تفسیق و اتهام بدعت‌گذاری در دین اسلام عموماً و مذهب تشیع به طور خاص بود. بهبهانی در کربلا آشکارا اخباریان را تخطئه و مذمت کرد و خواندن نماز پشت سر شیخ یوسف بحرانی را جایز ندانست و کار را بر او چنان تنگ گرفت که شاگردانش از بیم عوام از حوزه او دست کشیده و به حوزه وحید بهبهانی روی آوردند، حتی خواهر زاده وحید، سید علی صاحب ریاض، نیز در تاریکی شب و پنهانی از دایی خود به درس شیخ یوسف می‌رفت. میرزا محمد اخباری، خاتم فقهای اخباریه، درباره رفتار تند بهبهانی با اخباریان چنین گفته است:

او مجتهدی صرف و خالی از تحصیل بود، چنان‌که کتاب‌های او بر این امر گواه است؛ با اهل حدیث شدیداً مخالف بود و علم‌های اخبار ائمه علیهم‌السلام در عهد او مندرس و کهنه گردید. زبان دشمنان بر محدثین دراز گشت تا جایی که اخباریان و اهل حدیث را در زمره اهل بدعت شمرد و فتوا به اخراج ایشان صادر کرد و اگر می‌توانست همه را می‌کشت. در نتیجه محدث ماهری که عمر خود را در قال الله و قال رسول الله صلی الله علیه و آله گذرانده بود از یهود و مجوس و اصحاب حلول ذلیل تر شد... ۳۸.

نکته جالب در نزاع میان دو مکتب اخباری و اصولی به رهبری بهبهانی و بحرانی، سعه صدر و بردباری بحرانی رئیس طریقت اخباری است. مامقانی می‌نویسد:

از جمله غرایبی که نقل می‌کنند و کاشف از قوه دیانت صاحب حدایق می‌باشد، این است که وحید حکم کرده بود که نماز خواندن پشت سر صاحب حدایق باطل است، ولی صاحب حدایق حکم کرد که نماز گزاردن پشت سر وحید صحیح است و چون به وی خبر دادند که وحید درباره شما چنین می‌گوید، گفت تکلیف شرعی وی همان است که او می‌گوید و تکلیف شرعی من این است که می‌گویم و هر یک از ما عمل می‌کنیم به آنچه خداوند ما را به آن مکلف داشته است. ۳۹.

انعطاف علمی و عملی بحرانی در برابر مکتب اصولی، این توهم را برای اصحاب اصول به وجود آورد که بحرانی اصولی بوده اما به جهت ترس از اطرافیان جرأت بیان آن را نداشته است.

در غلبه مکتب اصولی بر مکتب اخباری از نقش به سزای بحرانی با توجه به ویژگی‌های شخصی و انعطاف علمی و عملی نمی‌توان غفلت کرد و آن را نادیده گرفت. دوانی در این باره می‌نویسد:

... مسلم است که عکس‌العمل مرحوم صاحب‌حدایق در موقعیت وحید بهبهانی سهم به سزایی داشت و آن بزرگ‌مرد با این از خود گذشتگی، خدمت بزرگی به عالم شیعه نمود. چه اگر وی در برابر آقا ایستادگی می‌کرد و مردم اعم از شاگردان یا مریدان خود را از تماس و شرکت در درس و بحث و نماز و مجلس وحید بهبهانی منع می‌نمود، مسلماً با آن ریاست و نفوذ کلامی که داشت کار به نزاع و کشمکش می‌کشید.^{۴۰}

با رحلت صاحب‌حدایق، هرگز مجادلات دو مکتب اخباری و اصولی و اصحاب آن دو پایان نیافت. میرزا محمد اخباری (۱۱۷۸ - ۱۲۳۲ هـ) در حفظ پرچم نیمه جان مکتب اخباری در برابر مکتب اصولی تلاش کرد. وی که از اخباریان تندرو و افراطی به حساب می‌آمد، نزاع‌های فراوانی را در برابر علمای مکتب اصولی انجام داد. بهره‌گیری از قدرت حاکم وقت از جمله حرب‌های اصحاب دو مکتب در برابر دیگری جهت ترویج و شکست مکتب و مرام رقیب بود. میرزا محمد اخباری پس از ورود به ایران به فتحعلی شاه نزدیک گردید و از مقربان خاقان شد. وی بعد از آن که فتحعلی شاه را با خود همراه دید به اتکالی قدرت وی به ترویج مسلک اخباری پرداخت و در مدت زمانی اندک بسیاری را در تهران و همدان و یزد و اصفهان اخباری گردانید.^{۴۱} در پی منازعات و مجادلات شیخ جعفر کبیر و میرزا محمد اخباری، که به تخاصم و عداوت انجامیده بود، کاشف الغطاء، کتاب کشف الغطاء عن معایب میرزا محمد عدو العلماء را نگاشت که در پی رد و تخطئه افکار اخباریان و میرزا محمد بود. شیخ جعفر پس از تصنیف کتاب، آن را برای فتحعلی شاه قاجار فرستاد تا وی را در ابطال مکتب اخباری روشن کرده و علاوه بر آن، میرزا محمد را که به قدرت نزدیک شده و از آن در رویارویی با مکتب اصولی بهره می‌گرفت در گمان شاه دشمن مذهب شیعه جلوه دهد. سرانجام تخاصم میان عالمان اخباری و عالمان مکتب اصولی که عالمان امامیه محسوب می‌شدند، بدانجا رسید که از دایره ادب خارج شده و یکدیگر را به انواع و اقسام معاصی و گناهان متهم می‌کردند. جعل حسب و نسب از مواردی است که میرزا محمد، کاشف الغطاء را به آن متهم می‌کند و در مقابل نیز مقابله به مثل را از سوی کاشف الغطاء شاهد هستیم. میرزا محمد در پی آن، کتاب قبسة العجول را در جواب کتاب کاشف الغطاء نوشت و میرزای قمی عالم اصولی کتاب عین العین را در جواب آن نگاشت و کتاب انسان العین تصنیف میرزا محمد در جواب کتاب میرزای قمی نگاشته شد.^{۴۲}

مکتب اخباری بعد از میرزا محمد تقریباً منقرض شد و کربلا و کاظمین که مرکز اخباریان بود به دست علمای اصولی افتاد. در ایران نیز از آن پس عالم اخباری بزرگی برنخواست.

دانش اصول با زعامت شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ هـ) در فقه امامیه وارد مرحله جدیدی از تحول و تطور خود شد. انصاری به جهت مراتب بالای فقهی و اصولی در میان امامیه به «شیخ اعظم» ملقب گشته است.

انصاری از محضر بزرگان اصولی همچون سید محمد مجاهد، شریف العلمای مازندرانی (م ۱۲۴۵ هـ)، شیخ موسی کاشف الغطا (م ۱۲۴۲ هـ)، ملا احمد نراقی (م ۱۲۴۴ هـ) و شیخ جعفر کاشف الغطا بهره‌مند گردید.

از جمله نوآوری‌های وی در دانش اصول آن است که علم اصول را از مسائلی چون قیاس، استحسان و مصالح مرسله (مسائلی که از اصول اهل تسنن وارد اصول شیعه شده بود) پاک ساخت و در عوض مسائل بسیاری را که به طور مستقیم یا غیر مستقیم در استنباط دخالت دارند مانند مباحث امارات و اصول عملیه را در علم اصول وارد کرد.^{۴۳}

گرچی در مورد مبارزه شیخ اعظم با اخباریان می‌نویسد:

در مبارزه با اخباریان، مبارزه را به نحو مثبت انجام داد، نظر خود را در مورد یکایک از امهات آنچه که اخباریان بدان معتقد بودند، اظهار داشت و اثبات نمود؛ از قبیل حجیت قطع حاصل از مقدمات عقلیه و تقدّم آن بر ادله نقلیه ظنیه، حجیت ظواهر کتاب، جریان اصل براءت در شبهات حکمیّه تحریمیّه، جریان استصحاب در شبهات حکمیّه و مسائلی از این قبیل... و خلاصه این که مبارزه‌ای را که استاد اکبر، وحید بهبهانی آغاز کرد، شیخ انصاری با قدرت تمام ادامه داد و بدون شک در شکست علمی اخباریان تأثیر فراوان داشت.^{۴۴}

سخن پایانی آن که حوزه‌های علمیه امروزه، میراث دار دانش اصولی است که به دست انصاری بسط یافته و نهادینه شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ار. ج. اربری، عقل و وحی از نظر متفکران اسلامی، ترجمه حسن جوادی (تهران: امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۲) ص ۱۸.
۲. همان، ص ۲۱.
۳. ابوالفتح محمدبن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ترجمه سیدمحمد رضا جلالی نائینی (بی‌جا: چاپخانه علمی، بی‌تا) ص ۶۵.
۴. از جمله ر.ک: جوئل کرومر، احیای فرهنگی در دوران آل بویه، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی (تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵).
۵. مجید معارف، تاریخ عمومی حدیث (تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۷) ص ۳۵۸.
۶. همان.
۷. همان، ص ۳۷۰.
۸. داود فیرحی، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (تهران: نشرنی، ۱۳۷۸) ص ۲۶۶.
۹. جمعی از نویسندگان، دائرة المعارف تشیع (تهران: سازمان دایرةالمعارف تشیع، چاپ دوم، ۱۳۷۲) ج ۲، ص ۳۰۰.
۱۰. همان.
۱۱. همان.
۱۲. سید محمد جواد شبیری، «ناگفته‌هایی از حیات شیخ مفید»، مجله حوزه، ش ۵۴، ص ۱۵.
۱۳. محمد امین استرآبادی، فوائد الممدنیة (قم: دار النشر لاهل البيت) بی‌تا، ص ۲۹.
۱۴. محمد بن محمد بن نعمان بغدادی (شیخ مفید)، تصحیح الاعتقاد (قم: المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، ۱۳۷۱) ص ۳۸.
۱۵. ویلفرد مادلونگ، مکتب‌ها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه، ترجمه جواد قاسمی (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵) ص ۱۱۱.
۱۶. همان.
۱۷. حسین مدرسی طباطبایی، زمین در فقه اسلامی (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲) ص ۵۶.
۱۸. سید محمد باقر صدر، «پیدایش و تطور علم اصول» پیام حوزه (تیر ۱۳۶۳) ص ۲۲.
۱۹. همان.
۲۰. همان.
۲۱. سید محمد باقر صدر، پیشین، ص ۴۲، به نقل از: ابن ادریس حلی، السرائر.
۲۲. ابراهیم جنّاتی، ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی (تهران: مؤسسه کیهان، ۱۳۷۲) ص ۲۸۳.
۲۳. همان، ص ۲۶۵، به نقل از ابن ادریس حلی، السرائر.
۲۴. همان.
۲۵. سید محمد باقر صدر، پیشین.
۲۶. ابو الفضل عزتی، «نقش عقل در نظام حقوقی غرب و اسلام»، نامه مفید، سال دوم، ش ۶ (تابستان ۱۳۷۸) ص ۲۸.

-
۲۷. محمد مهدی آصفی «مدارس فقه» کیهان اندیشه، ش ۴ (اسفند ۱۳۶۴) ص ۱۸.
۲۸. علیرضا فیض، مبادی فقه و اصول (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۱) ص ۱۳۳.
۲۹. ابو القاسم گرگی، تاریخ فقه و فقها (تهران: سمت، ۱۳۷۵) ص ۲۲۱.
۳۰. همان، ص ۲۳۸، به نقل از: حسین مدرسی طباطبایی، پیشین.
۳۱. ابراهیم جنّاتی، پیشین، ص ۳۰۷.
۳۲. جمعی از نویسندگان، دائرة المعارف تشیع، ص ۱۲.
۳۳. همان.
۳۴. همان، ص ۸.
۳۵. یوسف بحرانی، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة (قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۶۳) ص ۲۱.
۳۶. جمعی از نویسندگان، دائرة المعارف تشیع، پیشین، ص ۲۴۹.
۳۷. علی دوانی، وحیدیه‌بهبانی (قم: چاپخانه دارالعلم، بی تا) ص ۱۴۳.
۳۸. جمعی از نویسندگان، دائرة المعارف تشیع، ص ۱۱.
۳۹. علی دوانی، پیشین، ص ۱۴۵.
۴۰. همان، ص ۱۴۸.
۴۱. همان، ص ۲۵۰.
۴۲. سید محمد باقر خوانساری، روضات الجنات، ترجمه محمد باقر ساعدی (قم: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۰) ج ۷، ص ۲۴۸.
۴۳. ابو القاسم گرگی، پیشین، ص ۲۶۷.
۴۴. همان، ص ۲۶۹.